ویژگی‌های «باطن قرآن» از منظر روایات ـ امین حسین‌پوری
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال پانزدهم، شماره ۵۹ «ویژه قرآن‌بسندگی»، تابستان ۱۳۹۷، ص۱۰-۴۶

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

ویژگی‌های«باطن قرآن» از منظر روایات

امین حسین‌پوری*

چکیده: نوشتار پیش رو موضوع پر گفتگوی تأویل و باطن قرآن را از منظر روایات اهل بیت‌علیهم‌السلام به بررسی نهاده است. محور اساسی سخن دربارهٔ این نکته است که با کاوش در احادیث چه ویژگیهای کلی و عمومی را می‌توان برای باطن قرآن برداشت کرد. روشن است که شناخت این ویژگیها به فهم روایات تأویلی رسیده از اهل بیت‌علیهم‌السلام - که شمار آنها نیز بسیار فراوان است - بسیار مدد می‌رساند و گاه نگاهها را دربارهٔ میزان اعتبار این روایات دگرگون می‌سازد.

در این نوشتار نگارنده به چهار ویژگی کلی باطن قرآن از منظر روایات اشاره می‌کند: **۱. صبغهٔ ولایی باطن قرآن، ۲. امکان وجود باطن جداگانه برای هر فقرهٔ قرآنی مستقل،۳. امکان ارتباط ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر** و **۴. امکان ارتباط باطن یک آیه با باطن آیهٔ دیگر**.

نگارنده در هر بخش کوشیده تا با یادکرد نمونه‌هایی از چهار ویژگی یاد شده به تبیین این خصوصیّات بپردازد.

کلیدواژه‌ها: تأویل قرآن؛ اهل بیت‌علیهم‌السلام؛ روایات تأویلی؛ ظاهر؛ باطن.

*. کارشناس ارشد علوم حدیث، گرایش تفسیر روایی aminhpi1390@gmail.com

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

اشاره

نوشتار پیش رو به موضوع با سابقهٔ تأویل قرآن از منظر روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌پردازد.

تاکنون دربارهٔ موضوع تأویل قرآن آثار فراوانی نگاشته شده است که طبعاً هر یک به سهم خود زوایایی از این موضوع را کاویده و نکته‌هایی دربارهٔ آن فرادید نهاده‌اند. با وجود این، همچنان ضرورت بازخوانیِ دوبارهٔ این موضوع - به ویژه از منظر روایات اهل بیت علیهم‌السلام که تنها مرجع دارای صلاحیت برای اظهار نظر در حوزهٔ تأویل هستند- احساس می‌شود. البته دربارهٔ موضوع تأویل، از زوایای گوناگونی می‌توان سخن گفت. ولی ما در اینجا از بررسی مباحثی همچون تعریف لغوی تأویل و کاربردهای اصطلاحی آن، تفاوت آن با تفسیر، چگونگی کاربرد تأویل در حوزه‌های گوناگونی مانند فقه و اصول، کلام و عرفان و خصوصیات هر کاربرد و مباحثی از این دست صرف نظر می‌کنیم و خوانندگان محترم را به منابعی که این موضوع را به تفصیل بررسیده‌اند ارجاع می‌دهیم.[۱]

نیز شایان یادآوری است که پیش از این برخی پژوهشگران، بدین بحث از منظر روایات پرداخته و ویژگی‌هایی در این باره برشمرده‌اند.[۲]

از این رو در این بخش می‌کوشیم از تکرار مکرات خودداری کنیم و آن بخش از مطالب را که در نوشته‌های دیگر دانشوران بازگو شده است، گزیده‌تر و با ارجاع به آن منابع مطرح کنیم وسخن را بیشتر در حوزه‌هایی که بدان‌ها کمتر پرداخته شده است، بگسترانیم.

---

۱. برای نمونه ر.ک: روش‌های تأویل قرآن، محمد کاظم شاکر، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم،۱۳۸۱ش.

۲. چیستی باطن قران کریم از منظر روایات، علی اکبر بابایی، فصلنامهٔ علوم حدیث، زمستان ۱۳۸۵ش، ش ۴۲ ص ۱۸ـ۱۲، منابعی دیگر در این زمینه در آینده معرفی می‌شود.

خصوصیت اول: صبغهٔ ولایی باطن قرآن

از مجموعهٔ روایتهای حوزهٔ باطن قرآن، این نتیجه به دست می‌آید که حقیقت باطن قرآن، از یک سو به نمایش نهادن ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و دعوت بدان و مَثَل و نمادی برای هدایت مؤمنان به سوی ابعاد گوناگون ولایت آن بزرگواران است، و از سوی دیگر جلوه‌گر ساختن پلیدیهای دشمنان آن رهبران گران ارج و زنهار دادن مردم از پیروی آنان است. به عبارت دیگر، قرآن در ظاهر خود ـ در آیات بسیار ـ مؤمنان را به سوی توحید وگردن نهادن به پیام انبیاء علیهم‌السلام و به شکل ویژه ایمان به رسول اکرم صلوات الله علیه وآله فرا می‌خواند. اما همین قرآن کریم در باطن و حقیقت آیات خود، مردمان را به سوی ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام و دوری از دشمنان ایشان فرا می‌خواند.

اکنون برای تثبیت این ادعا برخی از مهم‌ترین روایتهای بیانگر این حقیقت را با هم بررسی می‌کنیم.

ـ امام صادق علیه‌السلام ضمن حدیثی طولانی به ابوبصیر می‌فرمایند: «... ما من آیةٍ نزَلت تَقُودُ إلی الجنّة ولا تذکر أهلها بخیر إلاّ وهی فینا وفی شیعتنا، وما من آیة نزلت تذکر أهلها[1] بِشرٍّ ولاتسوق إلی النار إلا وهی فی عدونا ومن خالفنا...»[2]

بنا بر مضمون این حدیث، همهٔ آیاتی که در آنها سخن از بهشت یا دوزخ است و شایستگان بهشت و دوزخیان را فراز می‌آورد، در حقیقت اشاره به اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان آن بزرگواران دارد، حتی اگر ظاهر آیه دربارهٔ انبیاء پیشین و پیروان و دشمنان آنان باشد.

---

۱. ضمیر «ها» به «النار» برمی‌گردد که یا از حدیث افتاده است و یا به قرینهٔ مقام، امام از یادکرد آن خودداری کرده‌اند. احتمال نخست دور از ذهن نمی‌نماید، به قرینهٔ اینکه قاضی نعمان همین روایت را در دعائم الاسلام ج ۲ ص۷٦ به بعد آورده و در آنجا عبارت این گونه است: «وکل آیة تحذّر النار و تذکر أهلها فهی... .» (همان ج۲ ص ۷۸)

۲. کافی ج ۸ ص۳٦؛ دعائم الاسلام ج ۲ ص ۷٦ به بعد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

ـ امام باقر علیه‌السلام به محمد بن مسلم فرموده‌اند: «یا محمد إذا سمعت الله ذکر أحداً من هذه الأ مة بخیر فنحن هم و إذا سمعت الله ذکر قوماً بسوءٍ ممّن مضی فهم عدوّنا»[1]

از این روایت برداشت می‌شود که ریشه و بُن مایهٔ همهٔ ستایش‌هایی که در قرآن نسبت به مؤمنان و نیکوکاران از امت اسلام دیده می‌شود، به اهل بیت علیهم‌السلام بر می‌گردد و مراد حقیقی و بالذّات از آن عنوان، اهل بیت علیهم‌السلام هستند.[2]

درست از همین روست که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله - بر پایهٔ نقل الإحتجاج - در خطبهٔ گرامی غدیر و در حضور انبوه مسلمانان فرمودند: «معشر الناس! هذا علیٌّ أنصرکم لی وأحقکّم بی... و ما نزلت آیة رضیً إلا فیه، و ما خاطب الله الذین آمنوا إلا بدأ به، و لا نزلت آیة مدح فی القرآن إلا فیه، و لا شُهِدَ بالجنّة فی «هل أتی علی الإنسان»[3] و لا أنزلها فی سواه و لا مُدِحَ بها غیرُهُ...»[4]

همچنین از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که: «مانَزَلَ فی القرآن ﴿یاأیها الذین آمنوا﴾ إلا وعلیّ أمیرها وشریفها»[5]

ـ کلینی از امام کاظم علیه‌السلام در بارهٔ آیهٔ ﴿قل إنّما حرّم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بَطَنَ...﴾[6] چنین آورده است:

«إنّ القرآن له ظَهر وبطن؛ فجمیع ما حرّم الله فی القرآن هو الظاهر؛ و الباطن من ذلک أئمة الجور. و جمیع ما أحلّ الله تعالی فی الکتاب هو الظاهر؛ و الباطن من ذلک أئمة الحق»[7]

ـ از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که: «نزل القرآن أربعة أرباع: ربع فینا و ربع فی عدوّنا و ربع

---

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص۱۳.

۲. البته این بدان معنا نیست که بر این اساس، ظاهر آیات قابل فهم و یا شایان استناد نیستند، بلکه اشکالی ندارد که هدف از اطلاق یک عنوان، اولاً و بالذّات، ائمه علیهم‌السلام یا دشمنان آن بزرگواران باشند و ثانیاً و بالعَرض نیکوکاران و بدکاران امتهای پیشین.

۳. اشاره است به نخستین آیه‌های سورهٔ انسان.

٤. الإحتجاج ج ۱ ص٧٦؛ روضة الواعظین ص٩٥؛ التحصین سید بن طاووس ص ٥٨٤.

٥. تفسیر فرات ص ٤٩.

٦. سوره اعراف آیه ۳۳.

۷. کافی ج ۱ ص ۳۷٤؛ کتاب الغیبة نعمانی ص ۱۳۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

سننٌ و أمثال و ربع فرائض وأحكام»[1]

همچنین در برخی نقل‌ها پس از این عبارت می‌خوانیم: «ولنا أهل البیت کرائم القرآن.»[2] با این حال، کلینی در مضمونی نزدیک به آنچه گذشت، از امیر المؤمنین علیه‌السلام گزارش کرده است که: «ثلث فینا و فی عدونا، و ثلث سُنَنٌ و أمثال، و ثلث فرائض وأحکام»[3]

این دو دسته از احادیث - صرف نظر از ناسازگاری ظاهری میان آنها که در جای خود از سوی محدثان و دانشوران بررسی شده است-[4] نشان می‌دهد که از نگاه این دسته از احادیث، آن بخش از آیات قرآن که به سرگذشت انبیاء گذشته علیهم‌السلام و پیروان آنان می‌پردازد، در حکم «فینا» خواهند بود، یعنی همان حکم و فضائل و مدح‌ها در حقیقت به ائمه علیهم‌السلام باز می‌گردد. چنانکه آن دسته از آیات که به داستان دشمنان انبیاء پیشین علیهم‌السلام و بر نمودن پلیدی‌ها و بدفرجامی‌های آنان اشاره دارد، در حقیقت آینه‌ای برای جلوه‌گر ساختنِ سر انجامِ دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است و همهٔ آن نکوهش‌ها در اصل به آنان باز می‌گردد.

خصوصیت دوم: امکان وجود باطن جداگانه برای هر فقرهٔ[5] قرآنی مستقل

یکی از مباحث مهم و اثرگذار در فهم آیات کریمه قرآن که در سالیان اخیر پژوهشگران بدان توجه نشان داده و دربارهٔ آن سخن گفته‌اند، مسألهٔ فقره‌ها یا

۱. کافی ج ۲ ص ٦٢٨.

۲. المسائل السروية ص۸۰؛ تفسیر العیاشی ج ۱ص ۹؛ تفسیر فرات ص ٤٦.

۳. الکافی ج ۲ ص٦٢٧؛ تفسیر العیاشی ج ۱ ص۱۰ـ ۹. برای نشانیِ شمار بیشتری از این دو دسته احادیث، بنگرید: مجلهٔ معرفت، پاییز ۱۳۷۷ش، شماره ٢٦، مقالهٔ «باطن قرآن کریم»، علی اکبر بابایی ص ۱۲.

٤. بنگرید: التفسیر الصافی ج ۱ ص ٢٤؛ مفاتیح الأصول ٥٧٦؛ مرآة العقول ج ۱۲ ص٥١٧.

٥. از واژهٔ «فقره» یا «فراز» در این بخش، هر قطعه از جمله‌های قرآنی را خواسته‌ایم که از نظر لفظی دست کم در بردارندهٔ ارکان لازم برای تشکیل یک جملهٔ عربی - مبتدا و خبر یا فعل و فاعل و مفعول - باشد. روشن است که در این هنگام، معنا نیز در محدودهٔ همان جمله تامّ خواهد بود. بنابراین پر واضح است که فقره در این جا اعمّ از یک جمله یا یک آیه به کار رفته است. البته در خلال بحث و به تناسب موارد گوناگون، این معنا ممکن است اندکی توسعه یابد یا مضیق شود که با اندک درنگ روشن می‌گردد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

فرازهای تقطیع شده و مستقلّ در آیات قرآن است. روشن است که پرداختن به ابعاد گوناگون این مسأله، در این مجال ممکن نیست و لازم نیز نمی‌نماید. چه پیش از این قلم برخی پژوهشیان به گستردگی دربارهٔ آن سخن گفته‌اند.[1] البته محور بحث غالباً، وجود معنای ظاهری جداگانه و قابل استناد برای هر یک از فقره‌های قرآنی است که از نظر لفظی مستقل باشند، چنانکه از نمونه‌هایی که خواهد آمد دانسته می‌شود. ولی هدف غایی ما در این بخش اثبات این نکته است که هر فقرهٔ قرآن که از نظر لفظی تامّ باشد، علاوه بر آنکه معنایی ظاهری و مستقل از ماقبل و مابعد و حتی سیاق آیات دارد، باطنی مستقلّ و جداگانه دارد که با باطن دیگر فقره‌های همان آیه یا باطن آیات قبل و بعد الزاماً همسو و هم مضمون نیست. پیش از پرداختن به این مدعا لازم است در بارهٔ دلالت مستقلّ هر فقره از فقرات قرآنی بر معنایی ظاهری اندکی توضیح دهیم و برخی مستندات آن را برشمریم تا آنگاه نوبت به معنای باطنی مستقلّ هر فراز قرآنی برسد.

در اینجا برای آشنایی با این موضوع و ورود به این مبحث، مفید خواهد بود که سخنی ارزشمند از علامهٔ طباطبایی(ره) را یاد آور شویم. ایشان ذیل آیهٔ ﴿فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾[2] به برخی روایت‌ها اشاره می‌کنند که بر پایهٔ آنها امام علیه‌السلام این آیه را مربوط به نماز مستحبّی دانسته‌اند و این گونه نتیجه گرفته‌اند که نماز مستحبی را می‌توان به هر سویی خواند،[3] هر چند روشن است که به سوی قبله بودن افضل است. آنگاه در یک توضیح پر اهمیت چنین می‌نویسد:

---

۱. برای برخی منابع که به تفصیل در این باره گفت وگو کرده‌اند، بنگرید: فقه پژوهی قرآنی، فصل نهم، فرازهای تقطیع شدهٔ قرآن، صص ۵۱۰ ـ۴۵۱؛ سایه‌ها و لایه‌های معنایی، همهٔ کتاب به ویژه ص ۳۹۷–۴۰۰ که به طور خاص با عنوان بحث ما مرتبط است و نمونه‌هایی از فقرات قرآنی را که باطنی مستقلّ از سیاق ظاهری آیات دارند، به دست داده‌اند.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۵: پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۲۵۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

«و اعلم أنك إذا تصفّحت أخبار أئمة أهل البيت حق التصفّح، فی موارد العام و الخاص و المطلق و المقید من القرآن، وجدتها کثیراً ما تستفید من العام حکما، و من الخاص -أعنی العامّ مع المخصّص- حکماً آخر. فمن العام مثلاً الاستحباب کما هو الغالب و من الخاص الوجوب، و کذلك الحال فی الکراهة و الحرمة، و علی هذا القیاس. و هذا أحد أصول مفاتیح التفسیر فی الأخبار المنقولة عنهم، و علیه مدار جمّ غفیر من أحادیثهم.

و من هنا یمکنك أن تستخرج منها فی المعارف القرآنیة قاعدتین:

إحداهما: أن کل جملة وحدها، و هی مع کل قید من قیودها تحکی عن حقیقة ثابتة من الحقائق أو حکم ثابت من الأحکام، کقوله تعالی: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ»: الأنعام-۹۱، ففیه معان أربع: الأول: قُلِ اللَّهُ، و الثانی: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ، و الثالث: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ، و الرابع: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ. و اعتبر نظیر ذلك فی کل ما یمکن.

و الثانیة: أن القصّتین أو المعنیین إذا اشترکا فی جملة أو نحوها، فهما راجعان إلی مرجع واحد. و هذان سرّان تحتهما أسرار و الله الهادی»[1]

موضوع سخن ما در این مرحله، نخستین قاعده‌ای است که علامه استخراج کرده‌اند. بر پایهٔ آن قاعده، همان گونه که ایشان نمونه آورده‌اند، هر جملهٔ قرآنی به تنهایی حقیقتی مستقلّ و ثابت دارد که الزاماً فهم آن وابسته به فهم دیگر جملات مرتبط با آن یا نیازمند هماهنگی با سیاق آیات پیشین و پسین نیست. این دیدگاه علامه بسیار شایان توجه است، چه کلید فهم بسیاری از روایت‌های تفسیری را به دست ما می‌دهد. پیش از آنکه به بیان نمونه‌هایی برای قاعدهٔ یاد شده بپردازیم، شایسته است به برخی نکته‌ها که می‌تواند دلیل یا دست کم مؤیّدی شایان توجه بر این برداشت علامه باشد، اشارت کنیم؛

احادیثی در تأیید این دیدگاه

الف- فضیل بن یسار می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در بارهٔ این روایت پرسیدم: «هیچ

۱. المیزان، ج ۱، ص۲۶۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه ظهر و بطنی دارد و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر آنکه حدّی و مطلعی[1] دارد. منظور معصوم علیه‌السلام از ظهر و بطن چیست؟ فرمود: ظهری [دارد که معنای آن روشن است] و بطنی که تأویل آیه است. بخشی از آن گذشته [و واقع شده] و بخشی از آن هنوز نیامده است. [تأویل] همانند حرکت ماه و خورشید در جریان است. هرگاه [هنگام] تأویل چیزی از آن فرا رسد، همان گونه که بر برخی زندگان جاری می‌گردد، بر مردگان هم واقع می‌شود. همان سان که خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾[2] و ما آن (= تأویل) را در می‌یابیم.»[3]

آن چه در این جا برای بحث ما سودمند است، گفتگو در بارهٔ حدیثی است که فضیل از آن پرسیده بود، به ویژه بخش پایانی آن: «ما فیه حرف إلاّ و له حدّ ومطّلع.»

صرف نظر از ارتباط میان چهار مفهوم - ظهر و بطن و حدّ و مطّلع- که در کلام مفسّرانی همچون علامه طباطبایی از آن سخن به میان آمده است،[4] روشن است که ظاهراً حدّ و مطّلع هر دو از مقولهٔ معنا هستند.[5] همچنین در این حدیث حرف را در کنار آیه جای داده‌اند، پس مراد از حرف، یا هر یک از حروف الفبا یعنی «أ»،«ب»،«ت» و... است و یا بخشی که از یک آیه کوچک‌تر است؛ نوع دوم خود می‌تواند شامل هر تک کلمه یا هر جملهٔ تامّ المعنی باشد و در هر دو صورت، این

۱. در نسخهٔ چاپی بصائر الدرجات «حدّ یطلع» آمده است ولی در نقل بحار از بصائر «حدّ ومطلع» گزارش شده است. ما نقل بحار را به جهت هماهنگی با برخی روایت‌های اهل سنت و نیز اطمینان بیشتر نسخه‌های استفاده شده در بحار ترجیح دادیم.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷:... با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

۳. بصائر الدرجات، ص۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۹۷. در روایت‌های اهل تسنن نیز روایاتی نزدیک به همان حدیث که فضیل دربارهٔ آن از امام پرسیده بود، دیده می‌شود. برای نمونه بنگرید: تفسیر الثعلبی، ج ۲، ص۲۵۷؛ التمهید ابن عبدالبر، ج ۸، ص ۲۸۲؛ تفسیر البغوی، ج ۱، ص ۶۹.

٤. المیزان، ج ۳، ص ۷۴.

۵. همان.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

بخش از این روایت می‌تواند گواهی بر درستی قاعده‌ای باشد که علامه برداشت کرده‌اند. زیرا اگر حتی مراد از حرف، یک حرف الفبا باشد و آن حرف به تنهایی معنایی مستقل داشته باشد، آنگاه هر جملهٔ تام در آیه به طریق اولی معنایی مستقلّ خواهد داشت.

ب) مجموعه‌ای دیگر از احادیث

از جمله نکته‌هایی که می‌تواند مؤید قاعدهٔ برداشت شده از سوی مرحوم طباطبایی باشد، احادیثی است که در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» و«حروف مقطعه» در آغاز برخی سوره‌های قرآنی روایت شده‌اند. برای نمونه علی بن ابراهیم با چندین سند از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ فرموده‌اند: «الباء بهاء الله و السین سناء الله و المیم ملک الله... .»[1] در تفسیر حروف مقطعه روایت‌های دیگری نیز رسیده است. صدوق در معانی الأخبار بابی را به این روایت‌ها اختصاص داده است.[2] برای نمونه امام صادق علیه‌السلام «ألم» در آغاز سورهٔ بقره را به «أنا الله الملک» و«ألم» در آغاز سورهٔ آل عمران را به «أنا الله المجید» و«المص» را به «أنا الله المقتدر الصادق» تفسیر کرده‌اند. در همین روایت امام، تفسیر دیگر حروف مقطعه را نیز به همین سیاق بیان داشته‌اند.[3] در روایاتی دیگر امامان علیهم‌السلام تفسیری برای هر یک از حروف الفبا به سبک آنچه گذشت بیان فرموده‌اند.[4] در روایتی دیگر امام باقر علیه‌السلام تفسیر هر یک از حروف «ابجد» را از زبان حضرت عیسی علیه‌السلام بیان کرده‌اند. برای نمونه فرموده‌اند: «الألف آلاء الله والباء بهجة الله والجیم

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸؛ بهاء در لغت به حسن و نیکویی، سناء به رفعت و بلند مرتبگی معنا شده است. بنگرید: لسان العرب، ج ۱۴، ص ۹۹و۴۰۳. برای منابع دیگر این روایت بنگرید: المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ معانی الأخبار، ص۳.
۲. معانی الأخبار، صص ۲۸ـ ۲۲.
۳. همان، ص ۲۳ـ۲۲.
٤. همان، صص ٤٥ـ٤٣.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

جمال الله...»[1]

دانشوران دربارهٔ معانی این گونه روایت‌ها و چگونگی پیوند میان این حروف و معانی یاد شده و کیفیت دلالت این حروف بر آن نکته‌هایی فراز آورده‌اند،[2] ولی محلّ استشهاد در اینجا آن است که: اگر بپذیریم که هر یک از حروف مقطعهٔ قرآن دلالت بر معنایی مستقل دارند - یعنی معنایی جداگانه از آنها اراده شده است- آنگاه برای هر جملهٔ قرآنی که معنای کاملی داشته باشد نیز، باید به طریق اولی معنایی مستقل و جداگانه در نظر گرفت. اگر این گونه احادیث را به تنهایی دلیلی بر این ادعا به شمار نیاوریم، باری از قرینه بودن آن نمی‌توان چشم پوشید که در کنار قرینه‌های گذشته و آینده، ما را به درستیِ سخن علاّمه رهنمون می‌گردد.

روش عملی اهل بیتعلیهم‌السلام

یکی از مهمترین دلایل وجود معنای جداگانه برای جمله‌های تامّ قرآنی یا همان فرازهای تقطیع شده از آیه، روش عملی اهل بیت‌علیهم‌السلام است. بدین معنا که آن بزرگواران در موارد متعدد به فقره‌های کوتاه قرآنی استناد جسته و از آن حکمی را برکشیده‌اند و معنای فراز آمده را به جملات پیشین و پسین در همان آیه وابسته نکرده‌اند. سید محمد علی ایازی با اشاره به این نکته به عنوان یکی از دلایل حجیت فرازهای تقطیع شده قرآنی، این گونه استنادات اهل بیت‌علیهم‌السلام را دو دسته بررسی نموده است:

الف) استناد به آیات غیر مرتبط به باب.

ب) استناد به آیات برخلاف سیاق.[3]

۱. همان، ص۴۶، و نیز نک ص ۴۷.

۲. برای نمونه: شرح اصول الکافی ملا صالح مازندرانی، ج ۴، پاورقی ص۳ از علامه شعرانی؛ مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۷؛ الحاشیة علی أصول الکافی رفیع الدین نائینی، صص۳۸۶ـ ۳۸۵؛ تفسیر القرآن الکریم، سید مصطفی خمینی، ج ۱، ص ۱۶۵ به بعد.

۳. فقه پژوهی قرآنی، ص۴۸۰ و۴۸۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

بررسی تفصیلی ایشان در این بخش، ما را از پرداختن بیشتر به این موضوع تا اندازهٔ زیادی بی‌نیاز می‌کند. در اینجا تنها به هدف آشنایی اجمالی از هر دسته، تنها یک نمونه را با توضیح ایشان گزارش می‌کنیم:

ـ نمونه‌ای از دستهٔ نخست: «امام صادق علیه‌السلام برای تعیین محدودهٔ تیمم از آیهٔ: ﴿وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالًا مِنَ اللَّه...﴾[1] چنین استفاده می‌کنند که که اگر خداوند محلّ تیمم را از آرنج یا مچ و یا جاهای دیگر قرار می‌دهد، برای آن مواردی است که دست شخص قطع می‌شود و نمی‌تواند تیمم کند. پس خداوند حال مردم را رعایت می‌کند و نسبت به حدود و احکام الهی همهٔ جوانب را ملاحظه می‌کند. بعد حضرت به آیهٔ ﴿وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ، لَهُ ما بَيْنَ أَيْدِينا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَيْنَ ذلِكَ، وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾[2] استدلال می‌کند: فامسح علی کفّیک من حیث موضع القطع، و قال: «وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا.»

بنابراین، حضرت برای استفادهٔ حکمی به آیهٔ دیگری که صدر و ذیل آن مربوط به موضوع نیست، استدلال می‌کند... جالب توجه اینکه عنوان: ﴿وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ می‌تواند فراز مستقلی در استنباط احکام باشد و در جعل قوانین و احکام (مانند محدودهٔ تیمم)، موارد نادر و استثنایی، چون دست قطع شدهٔ دزد، پیش‌بینی و حال وی رعایت شده است. شاهد بر آن همین جمله از آیه بوده است.»[3]

ـ نمونه‌ای از دستهٔ دوم: یکی دیگر از موارد استفادهٔ اهل بیت از فرازهای تقطیع شده، جایی است که میان سیاق و فراز تقطیع شده مناسبتی نیست، مثل این دو آیه شریفه: ﴿وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأى بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ كانَ يَؤُساً * قُلْ كُلٌّ

۱. سوره مائده، آیه ۳۸: و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببُرید...

۲. سوره مریم، آیه ۶۴: و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد، و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.

۳. فقه پژوهی قرآنی، ص ٤٨١ با اندک تلخیص.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبِيلًا.﴾[1] کسی از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ نماز خواندن در عبادت گاه‌های اهل کتاب می‌پرسد. حضرت این عمل را جایز می‌داند و به این فراز از آیه تمسک می‌کند: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ﴾، با آن که صدر آیه در باره کسانی است که به آنها نعمت داده شده، ولی روی گردانی کرده و در نتیجه به آنها بدی رسیده، نومید شده به یاد خدا می‌افتند. لذا قرآن می‌گوید: «آری هر کس به فراخور سرشت و عادت و روش خویش کار می‌کند.» امام صادق علیه‌السلام از این ذیل، برداشت عامّی نسبت به نیت و روش هر فرد می‌کند و با آن برای صحّت نماز در مکان‌های مذهبی اهل کتاب استدلال می‌کند، گرچه گمان می‌رود در زمرهٔ کفار در آیند و در محیطی که قرار می‌گیرند نوعی تبلیغ برای آنان محسوب شود، اما چون نیت آنان در جای خود محفوظ است، نماز آنها صحیح می‌باشد.[2]

روش مفسران

علاوه بر دلایل یاد شده، روش عملی مفسران و بهره‌گیری آنها از این رویکرد نیز می‌تواند به عنوان گواهی بر وجود معنای مستقل برای هر فقرهٔ تامّ قرآنی باشد.[3]

---

۱. سوره اسراء ،آیه ۸۳ و۸۴: و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، روی می‌گرداند و پهلو تهی می‌کند، و چون آسیبی به وی رسد نومید می‌گردد. بگو: «هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند، و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد داناتر است.»

۲. فقه پژوهی قرآنی، ص ۴۸۳. ایشان دو دلیل دیگر را نیز در اینجا مطرح کرده‌اند برای اثبات اینکه هر فراز تقطیع شدهٔ قرآنی می‌تواند معنای تامّ و مستقلی داشته باشد: نخست مناسبت با قواعد لفظی و انطباق با شیوهٔ عقلا در استناد به کلام؛ دیگر: سنت فقها در استناد به این نوع از فرازها و مسلم انگاشتن این نوع استدلال. برای آگاهی بیشتر از تفصیل این دلایل و نیز همچنین پاسخ به اشکالات و موانع احتمالی در راه وجود معنای مستقل برای فرازهای تقطیع شده بنگرید: همان، ص۴۷۳ ـ ۵۰۸.

۳. برای رعایت اختصار تنها به یادکرد برخی نشانی‌های این مطلب بسنده می‌کنیم: المیزان، ج ۲، ص ۶۴ ، دربارهٔ فقرهٔ ﴿وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۹۵) که آن را در بر دارندهٔ نهی از هر نوع افراط و تفریطی می‌دانند که از بین رفتن مسلمین را یا آنچه سبب قوت و حیات آنان است در پی دارد، نیز: همان مجلد ص ۴۰۱ دربارهٔ فقرهٔ ﴿وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ﴾؛ مرحوم مغنیه در تفسیر الکاشف، ج ۱، ص۲۰۹؛ تفسیر نوین، ص۱۷۵. در میان مفسران اهل تسنن بنگرید: محمد عزّة دروزة در التفسیر الحدیث، ج ۱، ص۵۲۸: بهره‌گیری از آیهٔ ﴿وَ ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى﴾: و [سوگند به] آنکه نر و ماده را آفرید (سوره لیل، آیه ۳) برای تکلیف مساوی زن و مرد در همهٔ ابعاد دینی و دنیوی؛ ج ۴، ص۲۵۰: استفاده از آیهٔ

جمع‌بندی بحث تاکنون

باری بر پایهٔ قاعده‌ای که در بارهٔ آن سخن گفتیم و برای نخستین بار ظاهراً مرحوم طباطبایی به اهمیت آن تنبه داده‌اند، دریچه‌ای دیگر به گلستان معارف بی‌کران قرآن گشوده می‌گردد. حتی بر این اساس، فهم بسیاری از روایت‌ها نیز که معصومان علیهم‌السلام در آنها از این شیوه بهره گرفته‌اند، آسان‌تر و مستدلّ‌تر می‌گردد.[1]

امکان وجود باطن مستقل برای هر فقرهٔ تامّ قرآنی

آنچه گذشت مقدمه‌ای ضروری بود برای اثبات آنچه در این بخش خواهیم گفت. نشان دادیم که هر فقرهٔ قرآنی را که از نظر لفظی تامّ باشد، می‌توان از جهت معنایی نیز کامل و مستقل از دیگر بخش‌های آیه و نیز مستقل از سیاق آیات مد نظر گرفت و معنایی از ظاهر آن برداشت کرد. اکنون می‌افزاییم که آن فقره ممکن است[2] نه تنها ظاهری مستقل داشته باشد، بلکه این امکان وجود دارد که باطنی نیز متناسب با ظاهر آن فقره داشته باشد که لزوماً به باطن دیگر قسمت‌های آیه یا حتی ظاهر دیگر فقره‌های آیه وابسته نباشد. به قید «لزوماً» در اینجا باید نیک در نگریست. معنای این قید، آن است که باطن هر فقره از آیه ممکن است با باطن دیگر فقره‌ها هماهنگ و کاملاً همراستا باشد، همچنانکه در بسیاری نمونه‌ها این گونه است. ولی این نیز ممکن است که در مواردی میان باطن یک فقره با باطن فقره‌های دیگر یک آیه تفاوت روشن وجود داشته باشد. بنابراین هماهنگ نبودن باطن یک فقره با

← ۱۴و ۱۵سوره لقمان برای کشف محدودهٔ فرمان‌برداری از کسانی که اطاعتشان لازم است، ج ۹، ص ۲۹۱.

۱. در یک نمونهٔ کهن دیگر (متوفی ۳۱۹ ق. یا پیش از آن)، نویسنده‌ای زیدی با استفاده از فقره‌ای از آیه در مطلبی غیر مرتبط با سیاق نتیجه‌ای گرفته، که تلویحاً با موافقت ابن قبه متکلم برجستهٔ شیعی روبرو شده است. بنگرید: کمال الدین ص ۱۱۱ دربارهٔ فقرهٔ ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً﴾ سورهٔ یس، آیهٔ ۲۱.

۲. توجّه شود که مدعای ما در اینجا این نیست که همهٔ آیات قطعاً چنین ویژگی‌ای دارند، زیرا چنین ادعایی تنها در محدودهٔ دانش معصوم علیه‌السلام است. از این رو این سخن را با قید امکان مطرح می‌کنیم، بدین معنا که این ویژگی دست کم در محدودهٔ برخی آیات که در روایات به باطن آن اشاره شده است، دیده می‌شود.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

ظاهر یا باطن فقره‌های دیگر را نباید امری شگفت و خلاف قاعده دانست و روایتی را که آن معنا را مطرح کرده است به سرعت کنار نهاد. زیرا روشن است که باطن، حقیقتی پنهان در آن سوی ظاهر است و حدّ و مرزهای کلی ظاهر آیه یا فقرهٔ قرآنی در آن نیز لحاظ می‌شود. حال اگر ظاهر، معنایی مستقلّ از دیگر بخش‌های آیه داشته باشد، باطن نیز به تَبَع آن معنایی مستقل از باطن یا ظاهر دیگر بخش‌های آیه خواهد داشت. بنابراین از این بیان دو نکته برداشت می‌شود:

الف) باطن برخی فقره‌های تامّ قرآنی با باطن دیگر بخش‌های آیه ـ که آن فقره در آن جای دارد ـ یا آیه‌های پیشین و پسین، وابستگی دائمی ندارد.

ب) باطن برخی فقره‌های تامّ قرآنی از نظر معنایی به ظاهر فقره‌های دیگر یا آیات پیشین و پسین الزاماً وابسته نیست. این مدعا نیز با درنگ در مدّعای بند الف روشن می‌گردد، زیرا اگر باطن یک فقره بتواند در برخی موارد، از باطن دیگر فقره‌ها ـ که معمولاً هم سنخ و هم سو با آن باطن و به آن نزدیک‌تر هستند ـ مستقل باشد، آنگاه به طریق اولی به ظاهر فقره‌های دیگر ـ که از آن فاصلهٔ معنوی بیشتری دارند ـ وابستگی دائمی و جدایی‌ناپذیر نخواهد داشت.

پس از این توضیح، به ترتیب در زیر به برخی نمونه‌های این دو قاعده اشاره می‌کنیم.

نمونه‌های بند الف:

نمونه اول: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِي عامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرِ. وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.﴾[1]

۱. سوره لقمان، آیات ۱۴و ۱۵: و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد، سستی بر روی سستی. و از شیر بازگرفتنش در دو سال است. [آری، به او سفارش کردیم] که شکرگزارِ من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

در روایتی که مرحوم کلینی با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام در بارهٔ این دو آیه نقل کرده است، می‌خوانیم:

«... عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى- «أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»، فَقَالَ: الْوَالِدَانِ اللَّذَانِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا الشُّكْرَ، هُمَا اللَّذَانِ وَلَدَا الْعِلْمَ وَ وَرِثَا الْحُكْمَ وَ أَمَرَ النَّاسَ بِطَاعَتِهِمَا؛ ثُمَّ قَالَ اللهُ: «إِلَيَّ الْمَصِيرُ»؛ فَمَصِيرُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ. وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ الْوَالِدَانِ؛ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حنتمة وَ صَاحِبِهِ، فَقَالَ فِي الْخَاصِّ والعام: «وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي»، يَقُولُ فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَعْدِلُ عَمَّنْ أُمِرْتَ بِطَاعَتِهِ: «فَلَا تُطِعْهُمَا»، وَ لَا تَسْمَعْ قَوْلَهُمَا. ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ: «وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً»، يَقُولُ: عَرِّفِ النَّاسَ فَضْلَهُمَا وَ ادْعُ إِلَى سَبِيلِهِمَ، ا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ »، قَالَ: إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْنَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوا الْوَالِدَىْ، نِ فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَا اللَّهِ وَ سَخَطَهُمَا سَخَطَ اللَّهِ»[1]

با دقت در روایت در می‌یابیم که امام، در مقام تأویل آیه به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خودشان بوده‌اند، ولی عبارت ﴿وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما﴾ را فقره‌ای جداگانه به شمار آورده‌اند و برای آن باطنی مستقل نیز بیان داشته‌اند. در این حدیث، فقره‌های پیشین و پسین همگی به تناسب معنای کلی باطنی معنا شده‌اند، یعنی تأویل آیه به والدین حقیقی که آدمی علم ودین را از ایشان فرا می‌گیرد. ولی این نکته منافاتی ندارد با این مطلب که فقرهٔ ﴿وَ إِنْ جاهَداكَ...﴾ حقیقتی ثابت ومستقل ـ در لایهٔ ظاهر ـ وعلاوه بر آن در بردارندهٔ باطنی مستقل از باطن دیگر قسمت‌های آیه داشته باشد.

شاید در اینجا این پرسش به ذهن آید که در چنین مواردی با چه شناسه‌ای پی

← و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرك ورزی، از آنان فرمان مبر، و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن، و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من بازمی‌گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است، و از [حقیقت] آنچه انجام می‌دادید شما را با خبر خواهم کرد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۸؛ تفسیر قمی، ج ۲، صص ۱۴۹ـ ۱۴۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

ببریم که این فقره از آیه ممکن است باطنی مستقل از باطنِ دیگر قسمت‌های آیه و غیرمرتبط با آن‌ها داشته باشد؟ پاسخ آن است که در این گونه موارد باید دید اگر این فقره متناسب با فقره‌های پیشین به تأویل رود، آیا می‌توان به مضمون آن ملتزم بود؟ این ملاک می‌تواند حتی در تحلیل این مطلب که چرا امام این فقره را دارای باطنی جداگانه دانسته‌اند نیز، بسیار سودمند باشد. برای نمونه در آیهٔ مورد بحث، اگر ضمیرهای فقرهٔ ﴿وَ إِنْ جاهَداكَ...﴾ را به والدین باطنی یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام باز گردانیم، لازم می‌آید که در بارهٔ این دو بزرگوار، این فرض قابل تصوّر باشد که ایشان کسی را به شرک وادارند، حال آنکه این لازمه بی‌شک باطل است. بنابراین در اینجا امکانِ هم سنخیِ باطن این فقره با فقره‌های پیش و پس وجود ندارد. پس باید برای آن باطنی مستقل در نظر گرفت.

باری، به این مبنا رسیدیم که هر فقرهٔ قرآنی باطنی مستقلّ دارد. نیز این نکته روشن شد که باطن هر فقره لزوماً هم سنخ و هم سو با باطن دیگر فقره‌ها یا دیگر آیات پیشین و پسین نیست. بر این اساس، دیگر جای این پرسش نیست که اگر والدین در فقرهٔ ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ﴾ به والدین روحانی ـ یعنی رسول اکرم و امیر المؤمنین علیهما و آلهما الصلاة والسلام ـ تأویل شود، آنگاه این تأویل چگونه با فقرهٔ ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِي عامَيْنِ﴾ تناسب دارد؟ زیرا اساساً لزومی ندارد که باطن این دو فقره با یکدیگر هم جهت و هم سنخ باشند، بلکه هر یک برای خود باطنی مستقل دارند. البته چنانکه گفتیم، باطن هر فقره با ظاهر آن بی‌گمان متناسب خواهد بود، ولی وجود تناسب میان باطن یک فقره با ظاهر و باطن فقره‌ای دیگر از آیه ضروری نیست.[1]

برخی بزرگان تلاش کرده‌اند که میان باطن مطرح شده در حدیث با فقرهٔ ﴿حَمَلَتْهُ

۱. در این باره بنگرید: شرح ملاصالح مازندرانی، ج ۷، ص ۱۰۱ و ج ۹، ص ۲۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

أُمُّه...﴾ به گونه‌ای هماهنگی ایجاد کنند.[1] تلاش‌های این بزرگان و یافته‌های آنان، البته در جای خود ارزشمند است و شاید فی نفسه درست باشد، ولی با توجه به آنچه گذشت، الزامی به طرح آن دیده نمی‌شود، بلکه این حدیث را با توجه به مبنای یاد شده نیز می‌توان پذیرفت.

نمونه دوم: ﴿وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ، أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[2]

بر اساس ظاهر این آیات، سخن از شاعران است و استثناء یاد شده نیز ظاهراً استثناء از شاعران است. اما در برخی روایت‌ها، اولاً مراد از شاعران را کسانی دانسته‌اند که با آراء خود دین را دیگر گون کرده‌اند و مردمان نیز در این گمراهی از آنان پیروی می‌کنند. به عبارت روشن‌تر، باطن مفهوم شاعران، دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام هستند. ثانیاً استثنای ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ نیز به شیعیانِ هدایت‌پذیر تأویل شده است.

امام باقر علیه‌السلام این معانی را این گونه بیان فرموده‌اند: قال «الَّذِی یَرَاكَ حِینَ تَقُومُ» فی النبوة، «وَ تَقَلُّبَكَ فِی السَّاجِدِینَ»، قال: فی أصلاب النبیین. «وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ» قال: نزلت فی الذین غیّروا دین الله بآرائهم و خالفوا أمر الله؛ هل رأیتم شاعرا قط تبعه أحد؟ إنما عنی بذلك الذین وضعوا دیناً بآرائهم، فیتبعهم الناس علی ذلك. و یؤكّد ذلك قوله: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی كُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ» یعنی: یناظرون بالأباطیل و یجادلون بالحجج المضلّة و فی كل مذهب یذهبون. «وَ أَنَّهُمْ

۱. بنگرید: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۷۱؛ ج ۳۰، صص ۱۵۲ـ۱۵۱؛ مرآة العقول، ج ۵، صص۱۰۰ـ ۹۹.

۲. سوره شعراء ، آیات ۲۲۷ـ۲۲٤: «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادیی سرگردانند؟ و آنان‌اند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند، مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند. و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

يَفْعَلُونَ» قال: يعظون الناس و لا يتّعظون، و ينهون عن المنكر و لا ينتهون، و يأمرون بالمعروف و لا يعملون، و هم الذين غصبوا آلَ محمد حقَّهم.

ثم ذكر آل محمد عليهم السلام و شيعتهم المهتدين، فقال: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا». ثم ذكر أعداءهم و مَن ظَلمهم، فقال: «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا»آل محمد حقهم «أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». هكذا و الله نزلت»[1]

علامه طباطبایی در بحث روایی مربوط به این آیات، بخشی از روایت بالا را آورده و عقیده دارد که «الشعراء» در این آیه بیانگر معنایی جامع است، یعنی: «الذين يبتنى صناعتهم على الغيّ و الغواية»[2] که دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و غاصبان حقوق ایشان یا قصّه‌گویان که در روایتی دیگر از مصادیق شاعران دانسته شده است،[3] همگی بیان نمونه‌ها و مصادیقی از این مفهوم جامع و کلی است.[4]

این سخن بخش اول روایت را به درستی توضیح می‌دهد، ولی ایشان بخش دوم روایت را نیاورده‌اند که مراد از عبارت ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ را اهل بیت علیهم‌السلام و همهٔ شیعیان ـ نه تنها شاعران مؤمن ـ دانسته است و دربارهٔ آن توضیحی بیان نفرموده‌اند.[5]

به نظر می‌رسد در اینجا نیز بر اساس قاعدهٔ مورد بحث ما که خود ایشان بیان کرده‌اند، این بخش از آیه در ظاهرِ خود مستقلّ فرض شده است. بنابراین باطن آن نیز مستقلّ از ما قبل خواهد بود، لذا لزومی ندارد مصادیق آن، نخست از جنس

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۲۵؛ مضمون برخی از فقره‌های روایت را شیخ صدوق و صاحب تأویل الآیات نیز گزارش کرده‌اند. بنگرید: البرهان، ج ۴، ص ۱۹۴.

۲. المیزان ج ۱۵ ص ۳۳۱.

۳. الاعتقادات، شیخ صدوق، صص۱۱۰ـ ۱۰۹.

٤. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۷.

۵. به عبارت دیگر، بر اساس تفسیر آقای طباطبایی استثناء یاد شده متّصل است و شاعران مؤمن را خارج می‌نماید، همچنان که خود ایشان به این نکته تصریح نموده‌اند. (المیزان ج ۱۵ ص ۳۳۱) ولی بر اساس تفسیر روایت، استثناء منقطع است که اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان ایشان را در بر می‌گیرد، و تنها مخصوص شاعران مؤمن نیست.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

شاعران - به معنای مصطلح - باشند و سپس از آن استثناء شوند. در این صورت معنای مستقلّ این فقره چنین است: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند و... از زمرهٔ کسانی که سردمدار جریان گمراهی‌اند، بیرون هستند.» در این صورت پذیرشِ تأویل یاد شده آسان‌تر خواهد بود. آنچه استقلال این فراز را بهتر توجیه می‌کند، آن است که استثناء یاد شده را ـ حتی در لایهٔ ظاهر ـ استثناء منقطع بدانیم، که ظاهراً پیش فرضِ روایت نیز چنین است.

البته تنها زمانی می‌توانیم این استثناء را منقطع بدانیم که بخواهیم این فقره را مستقلاً معنا کنیم؛ ولی اگر بخواهیم آن را به عنوان یک فقره از آیهٔ یاد شده و در ارتباط با آیات پیشین معنا کنیم، باید این استثناء را متّصل به شمار آوریم. بنا براین متّصل بودن و منقطع بودن استثناء در ظاهر آیه، هر دو قابل جمع است، ولی هر یک در مقامی مخصوص به خود و با پیش فرضی جداگانه.[1]

نمونه‌های بند«ب»:

نمونه اول: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾[2]

چنانکه می‌دانیم، این آیه در ادامهٔ آیاتی است که به نصایح و هشدارهای حضرت شعیب علیه‌السلام نسبت به قومش می‌پردازد. ایشان در آیات پیشین، قوم خود را از کم فروشی و پایمال کردن حقوق اقتصادی مردمان باز داشتند. در آیهٔ ۸۶ ایشان به قوم

۱. برای نمونه‌هایی دیگر نزدیک به آنچه آمد، بنگرید: البرهان، ج ۵، ص۶۹۳، حدیث ۴، و ص۷۵۲، حدیث ۱. نیز بنگرید: تأویل شب در آیهٔ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها﴾ (الشمس آیهٔ ۴) به برخی دشمنان اهل بیت و حکومت وی، در حالی که آیات پیش از آن به رسول اکرم یا امام علی یا امامان معصوم صلوات الله علیهم تأویل شده است: الکافی ج ۸ ص۵۰؛ البرهان ج ۵ ص ۶۷۰ ـ ۶۷۱. گفتنی است برخی از مفسران معاصر نیز اذعان کرده‌اند که هماهنگی معنای باطنی با ظاهر آیه ضرورت ندارد. بنگرید: کیهان اندیشه، ش ۳۹، ص ۱۹. مصاحبه با آیت الله جوادی آملی. از ظاهر برخی سخنان ملا صدرا نیز این نکته استنباط می‌شود که شرط پذیرش معنای باطنی، موافقت آن با ظاهر آیه نیست، بلکه هماهنگی با کتاب و سنت بسنده خواهد بود: تفسیر القرآن الکریم (ملا صدرا) ج ۲ ص ۱۵۷.

۲. سوره هود، آیه ۸۶: اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگاهبان نیستم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

خود یادآوری می‌کنند که: «سرمایه حلالی که برای شما باقی می‌ماند، هر چند کم و اندک باشد اگر ایمان به خدا و دستورش داشته باشید بهتر است».[1] اکنون شاهد بحث ما آنجاست که در روایت‌های متعدد، فقرهٔ ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ به امامان معصوم علیهم‌السلام به ویژه امام زمان سلام الله علیه تأویل شده است.[2] تأویل بقیة الله به امام معصوم علیه‌السلام به توجه به بحث‌های گذشته امری غریب نمی‌نماید. به تعبیر برخی نویسندگان: «درست است که در آیه مورد بحث، مخاطب قوم شعیب‌اند، و منظور از"بَقِيَّتُ اللَّهِ" سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد،"بقیة اللّه" محسوب می‌شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ "بقیة اللّه"اند. و از آنجا که مهدی موعود علیه‌السلام آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، یکی از روشنترین مصادیق "بقیة اللّه" می‌باشد و از همه به این لقب شایسته‌تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است.»[3]

اما موضوع سخن در اینجا آن است که این باطن با ظاهر آیهٔ پیشین ﴿وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾[4] نسبتی ندارد، گرچه لزومی هم به وجود مناسبت نیست. زیرا این فقره خود به تنهایی معنایی تامّ و باطنی مستقلّ دارد. تأکید می‌کنیم اگر تناسب باطن یک فقره با باطن دیگر فقره‌های یک آیه ضروری نباشد، آنگاه تناسب داشتن آن باطن با ظواهر

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص۲۰۳.

۲. برای نمونه بنگرید: الکافی، ج ۱، ص۴۷۲، دربارهٔ امام باقر علیه‌السلام؛ کمال الدین، ص ۳۳۱ و الکافی، ج ۱، ص۴۱۲، دربارهٔ امام زمان علیه‌السلام؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، صص۲۱۲ـ۲۱۱، دربارهٔ چند تن از ائمه علیهم‌السلام از جمله امام رضا علیه‌السلام.

۳. تفسیر نمونه، ج ۹، صص ۲۰۵ـ ۲۰۴.

٤. سوره هود، آیه ۸۵: «و ای قوم من، پیمانه و ترازو را به داد، تمام دهید، و حقوق مردم را کم مدهید، و در زمین به فساد سر برمدارید.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

فقره‌های دیگر یا آیات پیشین و پسین به طریق اولی ضروری نخواهد بود.

برای توضیح این مطلب، درنگ در این نکته بایسته است: وقتی در مقام تأویل یک آیه باشیم که چند فقره را در بر می‌گیرد، قاعدتاً معنایی که برای همهٔ فقره‌ها بیان می‌کنیم، در یک خط سیر کلی قرار می‌گیرند و از یک هدف کلی تبعیت می‌کنند، و از این منظر همگی با یکدیگر هم هدف هستند. برای نمونه در آیهٔ ﴿وَ إِنْ جاهَداكَ...﴾ که پیش از این به بررسی آن پرداختیم، همهٔ معانی باطنی یاد شده در فقره‌های پیش و پس از این بخش، در مقام بیان جایگاه و ارزش پدر و مادر روحانیِ آدمی یعنی رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما الصلاة والسلام هستند. لذا از این زاویه، همگی از یک هدف کلی تبعیت می‌کنند و با یکدیگر قرابت بسیار دارند، اما این مسأله دائمی و همیشگی نیست.

می‌توانیم در مورد باطن یک آیه، به دلایلی بپذیریم که با وجود این هماهنگی و پیوستگی کلی، فقره‌ای مانند ﴿وَ إِنْ جاهَداكَ﴾ می‌تواند باطنی جداگانه و غیر مرتبط با باطن دیگر بخش‌های آیه داشته باشد، و ضرورتی دائمی و اجتناب ناپذیر برای ضرورت هماهنگی باطن این فقره با باطن دیگر فقره‌ها دیده نمی‌شود. در این صورت، چنین ضرورتی به طریق اولی میان باطن این فقره با ظاهر دیگر فقره‌های همان آیه یا ظاهر آیات پیشین و پسین وجود نخواهد داشت. زیرا روشن است که فاصلهٔ معنایی میان باطن آن فقره با ظاهر آیات یا فقره‌های دیگر، از فاصلهٔ میان باطن چند فقره از آیه بیشتر است. فهم روایاتی که فقرهٔ ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ...﴾ را بر امام معصوم علیه‌السلام تطبیق می‌کنند در گرو همین نکته است.

نمونه دوم:

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ﴾ [1]

۱. سوره ملک، آیه ۲۷: «و آن گاه که آن [لحظه موعود] را نزدیک ببینند، چهره‌های کسانی که کافر شده‌اند در هم رود، و گفته

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

چنانکه از سیاق پیداست و مفسران نیز بیان داشته‌اند، آیات پیشین و ظاهر این آیه در بارهٔ قیامت است و در پاسخ این پرسش مشرکان که منکرانه از حضرت رسول اکرمﷺ می‌پرسیدند: قیامت کی خواهد بود؟[1] اما امام باقرعليه‌السلام این آیه را به طور جداگانه مدّ نظر قرار داده و آن را بدین سان تأویل فرموده‌اند: «عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍعليه‌السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِیئَتْ وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ قِیلَ هذَا الَّذی کُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ». قَالَ: هَذِهِ نَزَلَتْ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَصْحَابِهِ، الَّذِینَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا، یَرَوْنَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَعليه‌السلام فِی أَغْبَطِ الْأَمَاکِنِ لَهُمْ فَیُسِیءُ وُجُوهَهُمْ، وَ یُقَالُ لَهُمْ: هذَا الَّذی کُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ الَّذِی انْتَحَلْتُمِ اسْمَهُ.»[2]

بر اساس این تأویل، ضمیر «ه» در «رأوه» در لایهٔ باطنی به امیرالمؤمنینعليه‌السلام باز می‌گردد. می‌بینیم که مناسبت این باطن را با آیات پیشین - که ظاهر آن مربوط به قیامت است - شرط صحّت تأویل ندانسته‌اند، وگرنه این تأویل موجّه نمی‌نمود. بدین ترتیب، پس از آنکه پذیرفتیم که این آیه خود مستقلاً نیز معنایی و ظاهری تواند داشت، آنگاه می‌توان بر اساس مقدماتی که در بحث صبغهٔ ولایی گذشت، ضمیرهای موجود را به گونه‌ای به مرجع خود باز گرداند که با اهل بیتعليهم‌السلام از سویی و دشمنان ایشان از سوی دیگر ارتباط یابد. به نظر می‌آید که این حدیث شریف را نیز همین گونه باید تحلیل کرد.

نمونه سوم:

﴿وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُكِ إِنَّكُمْ لَفِی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ یُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾[3]

← شود: «این است همان چیزی که آن را فرا می‌خواندید!»

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۴؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۳۶۵؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۵۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۵، حدیث ۶۸.

۳. سوره ذاریات، آیات ۹ـ۷: «سوگند به آسمان مشبّک، که شما [درباره قرآن] در سخنی گوناگون‌اید. [بگوی] تا هر که از آن برگشته، برگشته باشد.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

از سیاق این آیات پیداست که روی سخن خداوند، با مشرکانی است که از پذیرش دعوت نبوی سر باز می‌زدند. در این آیات، خداوند سوگند یاد می‌کند که آنان به گونه‌گونی سخن می‌گویند و با یکدیگر همداستان نیستند، لذا به تناقض دچار گشته‌اند.

بنا بر نظر علامه طباطبایی، مراد آیه دیدگاه‌های گوناگون مشرکان در بارهٔ قرآن است که گاه آن را سحر می‌دانستند، گاه آن را از گونهٔ القائات شیاطین جنّ به شمار می‌آوردند، و گاه نیز قرآن را شعر یا افتراء یا افسانه‌های پیشینیان می‌خواندند. به تبع این تهمت‌ها، رسول اکرمﷺ را نیز ساحر، شاعر یا مجنون قلمداد می‌کردند.[۱] آنگاه می‌فرماید: کسی به این آیین گردن نمی‌نهد که از همهٔ نیکی‌ها کناره گرفته باشد.[۲] دیگر مفسران نیز کم و بیش، آیه را به همین گونه تفسیر کرده‌اند.[۳]

اما اگر این سه آیه - به ویژه آیه ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾- را مستقلّ از آیات پیشین در نظر گیریم، و بخواهیم آن را دارای حقیقتی ثابت و معنایی جامع و فراگیر بدانیم که همهٔ روزگاران را دربرگیرد، آنگاه می‌توان گفت: قرآن در این آیات همهٔ کسانی را که در برابر دعوت به توحید یا حقانیت نبوت یا ولایت اوصیای دین ایستاده و گردن‌کشی کرده‌اند، مخاطب ساخته است که: شما در اندیشه‌ها و گفتارهای خود دچار تناقض گشته‌اید و از فهم حقیقتِ آنچه انکارش می‌کنید، ناتوانید. از این رو هر یک به راهی گرویده‌اید و به غلط، پنداری را دربارهٔ آن فراز می‌آورید.

ظاهراً با این گونه پیش فرض است که امام باقرؑ آیه را با قطع نظر از مخاطبان نخستین ـ یعنی همان مشرکان ـ و صرف نظر از سیاق آیات، بیانگر معنایی تامّ و مستقل دانسته‌اند که باطن آن نیز به تبع استقلال ظاهر از سیاق، مستقل از آیات

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۶۶.
۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۱.
۳. جامع البیان، ج ۲۶، ص ۱۱۸؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۳۹۶.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

پیشین و پسین خواهد بود. بنگرید: «عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّكُمْ لَفِی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» فِی أَمْرِ الْوَلَایَةِ، «یُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» قَالَ: مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَایَةِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ»[1]

توضیح این که بر پایهٔ مقدمات گذشته، خطاب آیه در لایهٔ باطنی به مخالفان ولایت معصومان علیهم‌السلام است، پس ضمیر در «عنه» نیز بر اساس همان پیش فرض‌ها به ولایت باز می‌گردد. کوتاه سخن اینکه هر دو لایهٔ ظاهر و باطن، از یک ملاک پیروی می‌کنند؛ پس این روایت نیز با آنچه در بحث صبغهٔ ولایی باطن قرآن گذشت، بیانگر امری غریب و غیر موجّه نیست. همچنین در پرتو قاعده‌ای که در بند «ب» آوردیم، عدم هماهنگی آن با سیاق نیز پذیرفتنی خواهد بود. بنابراین در برخورد با این گونه روایت‌ها باید پیش فرضِ آن نوع نگاه به آیه را که سبب چنان تأویل گشته است، به درستی بشناسیم و صِرفاً به جهت عدم هماهنگی معنای بیان شده با سیاق آیات، به طرد و طرح روایت دست نزنیم.[2]

در پایان این بخش، یادآوری این نکته را ضروری می‌دانیم که برای استخراج یک مفهوم عامّ و حقیقت ثابت از یک فراز قرآنی، تجرید خصوصیات عَرَضی و تمرکز بر روح معنای آن فراز شرطی بنیادین است. تنها در این صورت می‌توان تأویل یاد شده را توجیه کرد و بیانگرِ نمودِ ولاییِ آن حقیقت ثابت دانست. برای نمونه در مثال ﴿بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ﴾[3] اینکه مخاطبان این فراز، قوم حضرت شعیب علیه‌السلام هستند و«بقیت الله» نیز منافع حلالی است که خداوند، پس از

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۲، حدیث ۴۸.

۲. آنچه آمد، تنها بخشی از نمونه‌های قاعدهٔ یاد شده در بند «ب» است. بسیاری از روایت‌ها را که در کتاب کافی، کتاب الحجة، باب «فیه نُکَت ونتف من التنزیل فی الولایة» آمده، می‌توان بر پایهٔ همین قاعده تحلیل کرد و پذیرفت. تنها برای نمونه، نشانی برخی از این روایت‌ها یاد می‌کنیم: الکافی، ج ۱، ص۴۱۳، ح ۵؛ ص ۴۱۴، ح ۹؛ ص ۴۱۷، ح ۲۵و ۲۸؛ ص ۴۱۸، ح ۳۱؛ ص ۴۱۹، ح ۳۷؛ ص ۴۲۳، ح ۵۸؛ ص ۴۲۵، ح ۶۷؛ ص۴۳۰، ح ۸۸؛ ص ۴۳۱، ح ۸۹؛ در همهٔ این موارد، تأویل‌های بیان شده که همگی در ارتباط با اهل بیت علیهم‌السلام است، با ظاهر سیاق آیات، یا هیچ گونه هماهنگی ندارد یا تناسب آن اندک است.

۳. سوره هود، آیه ۸۶.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

انجام کامل معامله و بدون کم فروشی برای فروشنده بر جای گذارد، خصوصیات عَرَضی این فقره به شمار می‌آیند و مفهوم حقیقی آیه را محدود نمی‌کنند.

اگر این الغاء خصوصیات عَرَضی تحقق یابد، آنگاه بقیت الله به همان حقیقتی اشاره دارد که لابه‌لای بحث، از زبان نویسندگان تفسیر نمونه آوردیم. در این صورت پذیرش اینکه تأویل بقیت الله، امام معصوم علیه السلام و در روزگار ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، دشوار نخواهد بود. البته این تأویل، خود از گونهٔ جری و تطبیق به شمار می‌آید.

خصوصیت سوم: امکان ارتباط ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر

در میان روایت‌های تأویلی، گاه به روایت‌هایی بر می‌خوریم که در آنها نوعی ارتباط میان ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر مطرح شده است. برای نمونه می‌توان از روایتی یاد کرد که در تأویل آیات سورهٔ شمس، از امام صادق علیه السلام رسیده است. امام علیه السلام در بارهٔ آیه ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾[1] فرموده‌اند: «الشمس أمیرالمؤمنین علیه السلام وضحاها قیام القائم علیه السلام، لأنّ الله سبحانه قال: وأن یُحشر الناسُ ضحیً.»[2]

در توضیح این روایت باید بگوییم که آیهٔ ﴿وَ أَنْ یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی﴾[3] مربوط به داستان حضرت موسی علیه السلام و ساحران است. آنگاه که خداوند همهٔ آیات خود را - به تصریح آیهٔ ۵۶ سورهٔ طه - به فرعون نشان داد، وی همه را دروغ پنداشت و آنها را جادو خواند و گفت: «ما [هم] قطعاً برای تو سِحری مثل آن خواهیم آورد، پس میان ما و خودت موعدی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو، [آن هم] در جایی هموار.» اکنون باید دید چگونه این آیه با آیهٔ ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ مرتبط

۱. سوره الشمس، آیه ۱: سوگند به خورشید و تابندگی‌اش.
۲. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.
۳. سوره طه، آیه ۵۹: [موسی] گفت: «موعد شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر گرد می‌آیند.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

است؟ در فقرهٔ ﴿وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى﴾ سخن از گرد آمدن و فرا خوانده شدن مردم است در بازه‌ای از زمان که نور خورشید بر همه جا چیره گشته و زمین را یکسر روشن کرده است. به طور معمول، چاشتگاه (= ضُحی) این ویژگی را دارد که مردمان در آن هنگام، از خواب ظاهری برخاسته و روزی نو را آغاز می‌کنند.

حال برههٔ دیگری از زمان فرا می‌رسد که در آن، پرتو خورشید ولایت، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آینهٔ مهدوی و عدالت منجی موعود جلوه‌گر می‌شود؛ مردمان در آن برهه نیز از خواب غفلت بر می‌خیزند و مرحله‌ای جدید در حیات بشری را از سر می‌گیرند. پس همان ویژگی که در «ضحی» به کار رفته، در آیهٔ سورهٔ طه دیده می‌شود و در آن برهه ـ که در اینجا هنگامهٔ ظهور است ـ نیز خود نمایی می‌کند.[1] از همین جاست که امام روا دیده‌اند که واژهٔ «ضحاها» را به ظهور امام مهدی علیه‌السلام تأویل نمایند و برای برکشیدن این تأویل، از ظاهر آیتی دیگر مدد گیرند. امام صادق علیه‌السلام در تأویل آیهٔ ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها﴾[2] نیز همین روش را بار دیگر به کار می‌گیرند. می‌فرماید: «ثمود رهط من الشيعة، فإن الله سبحانه يقول: ﴿وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ﴾[3] و هو السيف إذا قام القائم علیه‌السلام.»[4]

در آیهٔ مورد استشهاد امام می‌خوانیم که قوم ثمود پس از آنکه هدایت الهی و پیام آسمانی را دریافت کردند و به نهایت حقانیت آن نیز پی بردند، کژ راههٔ کفر را بر شاهراه ایمان و کوری را بر نور هدایت ترجیح دادند. همین معیار و ویژگی بر فرقه‌های منحرف شیعه همچون زیدیّه، فطحیه و واقفیه نیز صدق می‌کند که پس

---

۱. چه این ویژگی را در زمان ظهور به رجعت تفسیر کنیم یا به برخاستن همهٔ بشریت از خواب گرانِ ستم و بیداد و غفلت؛ برای موضوع سخن ما تفاوتی ندارد.

۲. سوره الشمس، آیه ۱۱: [قوم] ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۷: و امّا ثمودیان، پس آنان را راهبری کردیم، و [لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، پس به [کیفر] آنچه مرتکب می‌شدند صاعقه عذابِ خفّت‌آور، آنان را فروگرفت.

٤. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

از آنکه حقانیت ولایت ائمه را دریافتند، از پذیرش کامل آن سر باز زدند و پس از شهادت برخی امامان به بیراهه‌ها در غلتیدند. امام علیه‌السلام نیز دقیقاً از همین یکسانی در عملکردها بهره گرفته‌اند و ثمود را به این فرقه‌ها تأویل برده‌اند.

نمونهٔ دیگر از همین پیوند میان ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر، روایتی است که در آن امام صادق علیه‌السلام از ظاهر آیهٔ ﴿وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي﴾[1] بهره گرفته و مراد از «حبّ» را در آیهٔ ﴿إِنَّ اللَّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى﴾[2] فرد مؤمن دانسته‌اند.[3] این در حقیقت، بیان معنای تأویلی آیه است. از آنجا که پیشتر دربارهٔ این روایت و چگونگی ارتباط میان این دو آیه سخن گفتیم، در اینجا از بازگفت آن خودداری می‌کنیم.

باری، آنچه گذشت، نمونه‌هایی از این قاعده بود که در روایات جلوه می‌کند. برخی مفسران حوزهٔ تفسیر روایی تشیع نیز برای توجیه برخی تأویل‌های رسیده از معصومان علیهم‌السلام از این روش سود جسته‌اند. برای نمونه سید شرف‌الدین استرآبادی در بارهٔ روایتی که «الأرض» را در آیهٔ ﴿وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها﴾[4] به شیعیان تأویل کرده‌اند، می‌گوید: «قوله: و الأرض الشيعة، يعنى بذلك قوله تعالى: ﴿الْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا فِيها﴾ و قوله تعالى: ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾، و البلد هو الأرض الطيبة التى تنبت طيبا و كذلك الشيعة الإمامية.»[5]

روشن است که وی از نسبتی که میان زمین و برکت در آیهٔ یاد شده بر قرار شده، برای توجیه این روایت بهره گرفته است. علی بن ابراهیم نیز «القصر المشید» را مثَلی برای امیر المؤمنین علیه‌السلام و دیگر امامان علیهم‌السلام می‌داند که فضائل آنان در همهٔ جهان

۱. سورهٔ طه آیهٔ ۳۹.
۲. سورهٔ انعام آیهٔ ۹۵.
۳. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۷۰.
٤. سورهٔ الشمس آیهٔ ۶.
۵. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

پراکنده شده و بر همهٔ دنیا چیره شده است. آنگاه برای آنکه این چیرگی را توضیح دهد، به فراز ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[1] استناد می‌کند.[2] وجه استشهاد ظاهراً آن است که در این آیه، دین خدا حاکم بر همهٔ آیین‌ها و مُشرِف بر آنها معرفی شده است. از سویی مَشید به معنای شیء بلند و مرتفع و مُشرف بر اطراف آمده است.[3] فضائل امیر المؤمنین و ائمه نیز در همهٔ دنیا پراکنده شده است. پس این وجه اشتراک معنایی، به وی این امکان را می‌دهد تا با کمک آیهٔ یاد شده، «قصر مشید» را مَثَلی برای امیرالمؤمنین و دیگر ائمه‌علیهم‌السلام به حساب آورد.[4]

جمع‌بندی این بخش

از نمونه‌هایی که گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ارتباطی که در عنوان این بخش از آن سخن گفتیم، از گونهٔ استشهاد است؛ بدین معنا که مناسبت لفظی و معنویِ موجود میان دو آیه سبب می‌شود که بتوان از معنای به کار رفته در ظاهر یک آیه و نسبتی که میان الفاظ آن برقرار شده است، برای کشف باطن آیهٔ دیگر بهره گرفت، همان گونه که در نمونه‌های روایی گذشت.

تذکر

نکته مهم این است که به خدمت‌گیریِ ظاهر یک آیه برای شناخت باطن آیهٔ دیگر، اگر از زبان معصوم‌علیه‌السلام و به دست ایشان انجام شود، خطاناپذیر و واقع نماست و بی‌شکّ ما را به لایه‌ای از معانی باطنی آیه رهنمون می‌سازد. ولی اگر از سوی مفسّران انجام شود، خطاپذیر خواهد بود و لزوماً باطن آیه را با یقین قطعی

---

۱. سوره التوبة، آیه ۳۳؛ سوره الفتح، آیه ۲۸، سوره الصف، آیه ۹.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵.

۳. کتاب العین، ج ۶، ص ۲۷۷ ـ ۲۷۸؛ التحقیق، ج ۶، ص ۱۶۴.

٤. برای نمونه‌های دیگری از به کارگیری این قاعده از سوی علی بن ابراهیم بنگرید: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۴ـ ۱۶۳ در بارهٔ آیه ۱۳ سوره مائده؛ همان مجلد ص ۲۳۱ در بارهٔ آیهٔ ۴۴ سوره اعراف؛ همان مجلد ص ۳۱۵ در بارهٔ آیهٔ ۶۴ سوره یونس؛ همان ج ۲ ص ۱۰۵ در بارهٔ آیه ۳۵ سوره نور.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

برای ما آشکار نمی‌کند، از این رو حجیت ندارد، مگر آنکه بتوان برای سخن و برداشت آنان و ارتباطی که میان ظاهر یک آیه و باطن آیهٔ دیگر برقرار کرده‌اند، مستند و توجیهی روایی یافت که در این صورت، به حالت پیشین باز می‌گردد.

خصوصیت چهارم: امکان ارتباط باطن یک آیه با باطن آیهٔ دیگر

به سیاق موارد پیشین، در برخی روایت‌ها به گونه‌ای میان باطن دو آیه پیوند زده‌اند. به این شکل که برای بیان باطن آیهٔ «الف» سراغ آیهٔ «ب» برویم و تأویلی برای آن بیان کنیم، آنگاه به جهت تناسب لفظی یا معنوی ـ یا هر دو ـ میان آن دو آیه، باطن آیهٔ الف را نیز از سنخ باطن آیهٔ «ب» و هماهنگ با آن بدانیم، البته با رعایت مقتضیات مخصوص آیهٔ الف، و سپس آن باطن را کشف کنیم. مهم آن است که میان دو آیه در این موارد، بی‌گمان باید مناسبتی لفظی یا معنوی بر قرار باشد، بنابراین نباید تصور کرد که در چنین روایت‌ها، این گونه پیوندها به گونه‌ای بی‌ضابطه و بدون معیار میان دو آیه مطرح شده است. برای روشن‌تر شدن این بحث، چند نمونه را توضیح می‌دهیم:

امام رضا علیه‌السلام در تأویل «النّجم» در آیهٔ ﴿وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ﴾[1] باطن نجم را رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته‌اند. آنگاه برای استشهاد بر این معنای باطنی، می‌فرمایند: «و قد سماه الله فی غیر موضع فقال: ﴿وَ النَّجْمِ إِذا هَوی﴾، و قال: ﴿وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ﴾ فالعلامات: الأوصیاء و النجم: رسول الله»[2]

بر اساس این روایت، امام نخست نجم را در دو آیهٔ دیگر، به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تأویل کرده‌اند؛ سپس به جهت اشتراک آیهٔ سوره الرحمن با آن دو آیه در واژه

۱. سوره الرحمن، آیه ۶.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳. تأویل«نجم» به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آیهٔ ﴿وَ عَلاماتٍ...﴾ در روایت‌های دیگری نیز دیده می‌شود. بنگرید: البرهان، ج ۳، صص ۴۱۰ـ ۴۰۸. تأویل نجم به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آیه نخست سوره نجم نیز در کلام علی بن ابراهیم فراز آمده است. بنگرید: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

«النجم»، آن را گواهی بر تأویل نجم در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته‌اند.[1]

امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی، در بارهٔ آیه ﴿... وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُم...﴾[2] مراد خداوند از «مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» را شیعیان دانسته و سپس افزوده‌اند: «وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ﴾[3] يَقُولُ: لِطَاعَةِ الْإِمَامِ الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ: ﴿وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾[4] يَقُولُ: عِلْمُ الْإِمَامِ، وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلَّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنَا.»[5]

در این روایت، نخست واژهٔ «رحمتی» را در آیه‌ای دیگر به علم امام علیه السلام تأویل می‌کنند، سپس به جهت اشتراک هر دو آیه در موضوع رحمت، آیهٔ ﴿وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ را به «لطاعة الإمام» تأویل فرموده‌اند. ارتباط طاعت امام با علم امام نیز البته روشن است، زیرا امام علیه السلام به همهٔ مصالح دنیا وآخرت شیعیان واحوال مادی و معنوی و پنهان و آشکار آنان علم دارد. پس سود و زیان آنان را بیش از هر کس دیگر ـ حتی خود شیعیان ـ می‌شناسد. در این صورت، عقل هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد که سخنِ چنین کسی را باید بی‌چون و چرا پذیرفت.[6]

امام باقر علیه السلام در پاسخ به ابوبصیر که از ایشان در بارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا...﴾[7] می‌پرسد، می‌فرمایند: «هو والله ما أنتم عليه»؛ «این آیه به خدا سوگند، به آنچه که شما ـ شیعیان ـ بدان باور دارید ـ یعنی همان ولایت اهل بیت علیهم السلام ـ اشارت

۱. توجه شود که امام علیه السلام برای «الشجر» تأویلی بیان نفرموده‌اند، ولی این دلیلی بر عدم پذیرش تأویل واژهٔ «النجم» نیست. چه بسا الشجر نیز باطنی متناسب و هم جهت با باطنِ النجم داشته باشد که امام به هر دلیل، بیان آن را لازم ندیده‌اند.

۲. سوره هود، آیه ۱۱۸– ۱۱۹.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۹.

٤. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۹، حدیث ۸۳.

٦. البته در این روایت، واژهٔ «کلّ شیء» هم در آیهٔ ۱۵۶ سورهٔ اعراف به شیعیان تأویل شده است، که چون از موضوع بحث ما بیرون است بدان نپرداختیم. برای توضیح بیشتر این تأویل بنگرید: بحار الأنوار، ج ۲۴، صص ۳۵۵ـ ۳۵۴.

۷. سوره فصلت، آیه ۳۰: در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»، سپس ایستادگی کردند...

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

می‌کند.» سپس برای گواهی بر این مطلب می‌فرمایند: «و هو قوله تعالی: ﴿وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً﴾»[۲،۱]

در این جا نیز، امام نخست استقامت بر راه را در آیهٔ سوره جن، به استقامت بر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام تأویل می‌کند. پس از این تأویل و با توجه به اشتراک دو آیه در مفهوم استقامت در راه حق، آیهٔ سوره «فصلت» را نیز به پایداری بر ولایت تأویل نموده‌اند.[۳]

علاوه بر روایتها، در کلمات برخی مفسران نیز بهره‌گیری از این روش دیده می‌شود. برای نمونه:

ـ علی بن ابراهیم واژه «**الحقّ**» را در آیهٔ ﴿وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ..﴾[۴] به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر المؤمنین علیه‌السلام تأویل می‌کند، سپس می‌نگارد: «و الدليل على ذلك قوله: ﴿قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾[۵] يعنى بولاية أمير المؤمنين علیه‌السلام»[۶]

ـ صاحب تأویل الآیات واژهٔ «کلمات» را در آیهٔ ﴿وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[۷] به اهل بیت علیهم‌السلام

---

۱. سوره جن، آیه ۱۶: «و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم.»

۲. تأویل الآیات، ص ٥٢٤.

۳. گفتنی است تأویل استقامت در این دو آیه به استواری بر ولایت امیرالمؤمنین و دیگر معصومان علیهم‌السلام در روایات متعدد دیگر نیز آمده است. بنگرید: البرهان ج ٤ صص ۷۹۰ – ۷۸۷؛ ج ٥ ص ٥١٠ – ٥٠٨.

٤. سوره المؤمنون، آیه ۷۱.

٥. سوره النساء، آیه ۱۷۰.

٦. تفسیر القمی ج ۲ ص ۹۲. تأویل آیه ﴿قد جاءکم الرسول...﴾ به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایتهای معصومین نیز آمده است. بنگرید: الکافی ج۱ ص ۴۲۴؛ تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۸۵؛ مجمع البیان ج ۳ ص ۲۲۱؛ برای نمونه‌های دیگری از کاربرد این روش در کلام علی بن ابراهیم بنگرید: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۸۸، درباره آیه ۸۳ سوره نحل؛ همان، ج ۲ ص ۱۹۸ درباره آیهٔ ۷۲ سورهٔ احزاب؛ همان مجلد، ص ۲۵۱ ـ۲۵۰، دربارهٔ آیهٔ ۵۵ سورهٔ زمر؛ همان مجلد، ص ۲۵۴ ـ ۲۵۳، در بارهٔ آیهٔ ۶۹ سورهٔ زمر؛ همان مجلد ص ۲۷۹ در بارهٔ آیهٔ ۵۲ سورهٔ شوری؛ همان مجلد، ص ۲۸۹ در بارهٔ آیهٔ ۷۸ سورهٔ زخرف.

۷. سورهٔ لقمان آیهٔ ۲۷: و اگر آن چه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

تأویل می‌برد و برای استشهاد اینگونه می‌نویسد: «و یدلّ علی أنهم الکلمات قوله عز و جل: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ﴾[1] و قوله تعالی: ﴿وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ﴾[2] فهم الکلمات التامات.»[3]

ظاهراً مراد وی آن است که در دو آیهٔ مورد اشاره نیز تأویل کلمات، اهل بیت علیهم‌السلام هستند و بر پایهٔ این قرینه در آیهٔ سورهٔ لقمان نیز همین تأویل جاری است. این مطلبی است که وی در ذیل دو آیهٔ مورد اشاره نیز بدان تصریح کرده است[4] و روایاتی هم بر آن دلالت دارند.[5،6]

نتیجه آن که پیوند میان باطن دو آیه، در اینجا نیز از گونهٔ شاهد و گواه است، یعنی با علم به تأویل آیه «الف» و سپس وجود پیوند لفظی و معنوی میان آن با آیهٔ «ب»، از آیه الف به عنوان گواه و شاهدی بهره گیریم بر اینکه باطن آیهٔ ب نیز همان تأویل است.

چند یادآوری

۱) نکته‌ای را که در بخش پیشین تذکر دادیم، در اینجا نیز باید مراعات کرد. هر گونه ارتباط‌یابی میان باطن دو آیه باید تنها در محدودهٔ روایات باشد و برداشت‌های غیر معصومان را، صرفاً زمانی می‌توان پذیرفت که مستند روایی داشته باشد.

۲) از نکتهٔ پیشین، این نتیجه به دست می‌آید که اگر در روایتی برای واژهٔ به کار رفته در یک آیه تأویلی بیان شده باشد، آن تأویل تنها محدود به همان آیه است؛

← نپذیرد. قطعاً خداست که شکست‌ناپذیر حکیم است.

۱. سورهٔ بقره آیهٔ ۳۷.

۲. سورهٔ بقره آیهٔ ۱۲٤.

۳. تأویل الآیات، ص۴۳۳.

٤. تأویل الآیات، ص ۵۰ و ۸۲.

۵. الخصال ص ۳۰۵؛ البرهان ج ۱ ص ۱۹۲ـ۱۹۴.

٦. برای نمونه‌هایی دیگر از این رویکرد، بنگرید: البرهان ج ۲، ص ٥٣٦، ۸۰۱،۸۵۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

بدین روی نمی‌توان دیگر آیاتی را که همان واژه یا مفهوم در آنها به کار رفته است، به همان گونه تأویل نمود. بر این اساس، گاهی در دو روایت، یک واژه را که در دو آیه آمده است، به دو شکل متفاوت و گاه به شدت مخالف یکدیگر تأویل نموده‌اند. چنین پدیده‌ای به هیچ روی، به معنای تهافت و تناقض میان آن روایات نخواهد بود. برخی دانشوران آشنا به حوزهٔ تأویل نیز به درستی به این نکته توجه داده‌اند.[1]

به عنوان نمونه؛ در بعضی از روایتها «الشمس و القمر» را در آیهٔ پنجم سورهٔ الرحمن[2] به برخی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام تأویل برده‌اند[3] ولی در روایاتی دیگر، همین دو واژه در آیات نخستین سورهٔ الشمس[4] به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر المؤمنین علیه‌السلام تأویل می‌شود.[5]

به هر روی اهل بیت علیهم‌السلام گنجینه‌های دانش الهی و حافظان حریم قرآنند و همهٔ ظواهر و بواطن قرآن برای ایشان آشکار است. از همین رو هر آیه را متناسب با ارادهٔ الهی از آن تأویل می‌کنند که کسی جز آنان را یارای چنین کاری نیست. بنا بر این در وادی تأویل نیز ـ که از خطیرترین حوزه‌های علوم الهی است ـ باید تنها در

۱. مرآة الأنوار ص۲۰۰: ذیل واژهٔ «الشمس»؛ ص ۲۵۵، ذیل واژهٔ «الفؤاد»؛ ص ۲۶۶، ذیل واژهٔ «القلب»؛ ص ۲۷۰، ذیل واژهٔ «القمر».

۲. ﴿الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ﴾؛ «خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند».

۳. تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۴۳؛ تأویل الآیات، ص۶۱۳. البته این تأویل مبتنی بر این پیش فرض است که واژهٔ حُسبان در این آیه به «عذاب» معنا شود. گفتنی است کاربرد حُسبان به این معنا در آیهٔ ۴۰ سورهٔ کهف نیز دیده می‌شود: «... و یُرْسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ...»: «و مجازات حساب شده‌ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد...». (ترجمهٔ آیت الله مکارم شیرازی)

٤. سورهٔ الشمس آیات ۱و ۲: «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها».

۵. الکافی ج ۸ ص۵۰؛ البرهان ج ۵ ص ۶۷۱ ـ۶۷۰. برای نمونه‌ای دیگر بنگرید: تأویل واژهٔ «الإنسان» در آیهٔ چهارم سورهٔ التین؛ آیهٔ ششم سورهٔ العادیات و آیهٔ دوم سورهٔ العصر به برخی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر البرهان ج ۵ ص ۶۹۳، ۷۳۷ و ۷۵۲؛ تأویل همین واژه در آیهٔ ۱۵ سورهٔ احقاف به امام حسین علیه‌السلام: البرهان ج ۵ ص ۳۹؛ نیز تأویل این کلمه در آیهٔ ۳ سورهٔ الرحمن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام: البرهان ج ۵ ص ۲۲۹ ـ۲۳۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

گستره‌ای که با بیان ایشان روشن گشته است، گام نهاد.

نتیجهٔ بحث

در زمینهٔ ویژگیهای باطن قرآن از مجموع روایات برداشت می‌شود که باطن قرآن صبغهٔ ولایی و مرتبط با مقامات اهل بیت علیهم‌السلام دارد و تنها بر اساس پیوند آن با ولایت آن بزرگواران تعریف می‌شود. امکان وجود باطن جداگانه برای هر فقرهٔ قرآنی- مستقلّ از فقرهٔ دیگر-از خصوصیات باطن قرآن است. از سوی دیگر ممکن است ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر مرتبط باشد، به این معنا که با استناد به ظاهر یک آیه می‌توان مقدمات کشف باطن آیه‌ای دیگر را فراهم ساخت. این نیز خصوصیت دیگری برای باطن قرآن است. سرانجام خصوصیت چهارم آن است که ممکن است باطن یک آیه با باطن آیهٔ دیگری مرتبط باشند و بتوان از باطن آیه‌ای برای کشف باطن آیات دیگر کمک گرفت. نکتهٔ مهم در اینجا آن است که فرایند اِعمال همهٔ ویژگیهای یاد شده، تنها و تنها در گسترهٔ صلاحیت معصوم علیه‌السلام است. از این رو اقوال مفسّران جز معصومان، اگر با ادعای تبیین باطن قرآن مطرح شود، به حکم عقل، فاقد حجیّت است.

منابع

ـ کتاب‌ها:

۱. قرآن کریم با ترجمهٔ:

استاد محمد مهدی فولادوند تحقیق و نشر: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ ق، چاپ: اول.[۱]

و ترجمهٔ آیت الله ناصر مکارم شیرازی، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، قم،۱۳۷۳ش، چاپ: دوم.

۱. در همهٔ آیات ترجمه شده از ترجمهٔ استاد فولادوند بهره گرفته‌ایم، جز در یک مورد که از ترجمهٔ آیت الله مکارم استفاده نموده‌ایم و به آن تصریح کرده‌ایم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

۲. الإحتجاج، الشیخ احمد بن علی بن ابی طالب طَبرِسی، تعلیق و ملاحظات: السید محمد باقر الخرسان،۱۳۸۶ ق، دارالنعمان للطباعة والنشر، النجف الأشرف.
۳. الاعتقادات، شیخ صدوق، تحقیق: عصام عبد السید، بیروت، دار المفید للطباعة والنشر، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ق.
۴. بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر المجلسی، مؤسسة الوفاء ـ بیروت، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۳ق.
۵. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، تصحیح و تعلیق و تقدیم: الحاج میرزا محسن کوچه باغی، طهران، ۱۴۰۴ق، منشورات الأعلمی.
۶. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة موسسة البعثة، تهران، ۱۴۱۶ق، چاپ: اول، قم.
۷. تأویل الآیات، شرف الدین الحسینی، تحقیق و نشر: مدرسة الإمام المهدی علیه السلام، قم، چاپ: اول،۱۴۰۷ق.
۸. التحصین، سید ابن طاووس (چاپ شده به همراه کتاب الیقین وی)، تحقیق: محمد باقر الأنصاری و محمد صادق الأنصاری، مؤسسة دار الکتاب (الجزائری)، قم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ه ق.
۹. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۱۰. تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، حسین بن مسعود بغوی، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ: اول، ۱۴۲۰ق.
۱۱. تفسیر الثعلبی (الکشف و البیان)، احمد بن ابراهیم الثعلبی، تحقیق: أبی محمد بن عاشور، مراجعة و تدقیق: نظیر الساعدی،چاپ: اول، ۱۴۲۲ق، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.
۱۲. التفسیر الحدیث، محمد عزت دروزة، قاهره، دار إحیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۳ق.
۱۳. تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، مکتبة الصدر، طهران، الطبعة: الثانیة، ۱۴۱۶ق.
۱۴. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، تحقیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی، المکتبة العلمیة الإسلامیة، طهران.
۱۵. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن إبراهیم الکوفی، تحقیق: محمد الکاظم، الطبعة: الأولی،۱۴۱۰ق، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامی، طهران.
۱۶. تفسیر القرآن الکریم، سید مصطفی خمینی، تحقیق و نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق، چاپ: اول.
۱۷. تفسیر القرآن الکریم، صدرالمتالهین محمد بن ابراهیم الشیرازی، تحقیق: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، قم،۱۳۶۶ش، چاپ: دوم.
۱۸. تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، تصحیح و تعلیق و تقدیم: السید طیب الموسوی الجزائری،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

الطبعة: الثالثة،۱۴۰۴ق، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم.
۱۹. التفسير الكاشف، محمد جواد مغنية، تهران، دار الكتب الإسلامية،۱۴۲۴ ق، چاپ: اول.
۲۰. تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۴ ش، چاپ: اول.
۲۱. تفسير نوين، محمد تقى شريعتى، تهران، شركت سهامى انتشار،۱۳۴۶ش.
۲۲. التمهيد، يوسف ابن عبد البرّ، تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوى، محمد عبد الكبير البكرى، ۱۳۸۷ق. المغرب، وزارة عموم الأوقاف و الشؤون الإسلامية.
۲۳. جامع البيان فى تفسير القرآن، ابوجعفر محمد بن جرير طبرى، بيروت، دار المعرفة، چاپ: اول،۱۴۱۲ق.
۲۴. الحاشية على أصول الكافى، رفيع الدين محمد بن حيدر النائينى، تحقيق: محمد حسين الدرايتى، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴ ق، قم، دارالحديث.
۲۵. الخصال، الشيخ الصدوق محمد بن على بن بابويه القمى، صحّحه وعلّق عليه: على أكبر الغفارى، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم، ۱۴۰۳هـ ق.
۲۶. دعائم الاسلام، القاضى النعمان المغربى، تحقيق: آصف بن على أصغر فيضى، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۶۳م.
۲۷. روضة الواعظين، محمد بن حسن الفتال النيسابورى، تقديم: السيد محمد مهدى الخرسان، منشورات الشريف الرضى، قم.
۲۸. سايه‌ها و لايه‌هاى معنايى، محمد اسعدى، مؤسسهٔ بوستان كتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۲۹. شرح أصول الكافى، مولى محمد صالح المازندرانى، مع تعليقات: الميرزا أبو الحسن الشعرانى، ضبط وتصحيح: السيد على عاشور، دار إحياء التراث العربى، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱ق.
۳۰. [كتاب] الغيبة، محمد بن إبراهيم النعمانى، تحقيق: فارس حسون كريم، قم، أنوار الهدى، ۱۴۲۲ ق.
۳۱. فقه پژوهى قرآنى، سيد محمد على ايازى، قم، بوستان كتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۳۲. الكافى، الشيخ محمد بن يعقوب الكلينى، تصحيح و تعليق: على أكبر الغفارى، دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة: الخامسة،۱۳۶۳ش.
۳۳. كتاب العين، الخليل بن احمد الفراهيدى، تحقيق مهدى المخزومى و ابراهيم السامرايى؛ قم، دار الهجرة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۰ ق.
۳۴. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود بن عمر الزمخشرى، بيروت، دار الكتاب العربى،۱۴۰۷ق، چاپ: سوم.
۳۵. كمال الدين، الشيخ الصدوق، تصحيح و تعليق: على أكبر الغفارى، ۱۴۰۵ ق، مؤسسة النشر الإسلامى.
۳۶. لسان العرب، جمال‌الدين محمد بن مكرم المصرى(ابن منظور)، دار الفكر ـ دار صادر، بيروت، ۱۴۱۴ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]

۳۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصرخسرو، تهران،۱۳۷۲، چاپ: سوم. با مقدمه محمد جواد بلاغی.
۳۸. المحاسن، أبوجعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقی، عُنی بنشره وتصحیحه و التعلیق علیه: السید جلال الدین الحسینی (محدث ارموی)، دار الکتب الإسلامیة ـ تهران، ۱۳۷۰ هـ ق.
۳۹. مرآة الانوار (چاپ شده به عنوان مقدمهٔ تفسیر البرهان)، ابوالحسن العاملی الاصفهانی، مقدمه محمد بن جعفر زرندی، قم، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.
۴۰. مرآة العقول، العلامة محمد باقر المجلسی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۴۱. المسائل السرویة، الشیخ المفید، تحقیق: صائب عبد الحمید، الطبعة: الثانیة، ۱۴۱۴ ق، دار المفید للطباعة و النشر والتوزیع، بیروت.
۴۲. معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، مؤسسة النشر الإسلامی، قم.
۴۳. مفاتیح الأصول، سید محمد مجاهد، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام، بی‌تا، بی‌جا.
۴۴. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین، قم، ۱۴۱۷ ق، چاپ: پنجم.

ـ مجلات:

۴۵. فصلنامه علوم حدیث، سال یازدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۵، پیاپی: ۴۲، مقالهٔ «چیستی باطن قران کریم از منظر روایات»، علی اکبر بابایی.
۴۶. کیهان اندیشه، ش ۳۹، مصاحبه با آیت‌الله جوادی آملی.
۴۷. مجله معرفت، سال هفتم، شماره دوم، پاییز ۱۳۷۷، پیاپی: ۲۶، مقالهٔ «باطن قرآن کریم»، علی اکبر بابایی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.3.2]